

زوال بزرگسالی



حسین شیخ الاسلامی

بازار آشفته‌ای که ذهن کودک و نوجوان، به نوعی هدف انواع رسانه‌ها قرار گرفته است و همه با حداکثر توان، در جهت تسخیر کردن این هدف برآمده‌اند، آیا حروف چاپی حک شده بر صفحات سفید کاغذ را یارای مقابله با رنگین کمان هزار رنگ نمایشگر رایانه هست؟

طبیعتاً نمی‌توان این دو موضوع را تحت یک مقاله کوتاه بررسی کرد. بنابراین، ما در این نوشته می‌کوشیم تا موضوع اول، یعنی بحث پایان دوران کودکی را مطرح کنیم و میزان منطقی بودن این نگرانی را بسنجیم.

این نوشته به دو بخش تقسیم خواهد شد؛ نخست به تبیین این نگرانی و سپس به میزان منطقی بودن این نگرانی‌ها خواهیم پرداخت.

دلواپسی

(۱) طرح موضوع:

نگرانی اول، مستقیماً به مفهوم و واقعیت

مسئله پایان (یا زوال) دوران کودکی، در کنار باقی «نظریه‌های پایان» مطرح در دهه‌های انتهایی قرن (و هزاره) پیشین، چندان جنجال-برانگیز به نظر نمی‌رسد و این به دلیل مظلومیت همیشگی کودکان و نوجوانان، در جامعه مدرن امروز غرب است. اما در حوزه‌ای که نگارنده در آن مشغول است، این نظریه، با توجه به پیامدهای احتمالی‌اش، چندی است از سوی اندیشمندان وطنی مورد توجه قرار گرفته و به بحث گذاشته می‌شود. آن چه همکاران را به اندیشیدن در این باب واداشته، خطری است که - به زعم آنان - در صورت تحقق یافتن این نظریه، متوجه ادبیات کودک و نوجوان خواهد بود. به زبانی ساده و صریح، وقتی کودک و نوجوانی وجود نداشته باشد، چگونه می‌توان چیزی به نام ادبیات کودک و نوجوان را ممکن دانست؟

نگرانی دیگر فعالان ادبیات کودک و نوجوان، تهدیدی است که آنان از سوی رسانه‌های جدید و رسانه‌های آینده حس می‌کنند و این که آیا در این

اجتماعی دوران کودکی بازمی‌گردد. می‌دانیم که ظهور پدیده‌ای اجتماعی و قشری سنی، تحت عنوان کودک و نوجوان، از یک‌سو ناشی از تغییر بینش اجتماعی جوامع اروپایی در ابتدای دوران مدرنیته است و از سوی دیگر، سرچشمه گرفته از ویژگی‌های خاص زیستن در دنیای جدید (مدرن) نگاه انسان محور و تأمل در مراحل رشد فیزیکی و ذهنی بشر از یک‌سو و تفکیک کامل نقش‌های متفاوت و حرفه‌ای در دنیای مدرن از سوی دیگر، باعث شد تا جوامع اروپایی، میان ناتوانی مطلق انسان تازه متولد شده (نوزاد - خردسال) و انسان مطلقاً توانا و حرفه‌ای (بزرگسال)، دوران‌گذاری در طول زندگی هر فرد در نظر بگیرند که همانا کودکی و نوجوانی نام گرفت. بدین ترتیب و براساس این تبیین، فرایند تکوین مفهوم کودکی و نیز وجود کودک و نوجوان، منوط به دو شرط است؛ یکی این‌که بینش و نگرش حاکم بر جوامع، معترف به وجود چنین قشری باشد و به معنای دیگر، این قشر از سوی اجتماع به رسمیت شناخته شود، امکانات و تسهیلات لازم برایش فراهم گردد و به تمام معنا موجودیت آن لحاظ گردد.

شرط دوم تحقق مفهوم اجتماعی کودکی، تفاوت توانایی‌های کودک و نوجوان با بزرگسال بود؛ یعنی مفهوم کودکی زمانی امکان تحقق پیدا کرد که سطوح متفاوت توانایی، منفک از توانایی‌های صرفاً فیزیکی برای ادامه زندگی لازم به نظر می‌رسید و به این دلیل، نوجوان و کودک، علی‌رغم این‌که از درصد قابل قبولی از توانایی‌های فیزیکی برای مشارکت در دنیای بزرگسالانه برخوردار بودند، اما به دلیل عدم برخوردارگی از توانایی‌های غیرفیزیکی (از قبیل تجربه، دانش و سواد، فراگیری سنت دنیای حرفه‌ای)، عملاً در پیرامون این دنیای بزرگسالانه قرار گرفتند تا با فراگیری آن‌چه برای زندگی بزرگسالانه لازم است، به تدریج وارد این دنیا

شوند.

نظریه پایان دوران کودکی، قائل به محو و رفع این دو ویژگی در جامعه رسانه‌سالار امروز است. نیل پستمن، از نظریه‌پردازان علاقه‌مند به مسائل رسانه و یکی از مطرح‌ترین نظریه‌پردازان پایان دوران کودکی، با برشمردن ویژگی‌های جامعه جدید، نتیجه‌گیری می‌کند که مرز میان کودکی و بزرگسالی به تدریج در حال محو شدن است و کم‌کم باید این قشر اجتماعی (کودک و نوجوان) را به فراموشی بسپاریم.

نظریه پایان کودکی، از یک‌سو، گستردگی و شمول رسانه (خصوصاً تلویزیون) را که بدون انتخاب مخاطب، اقدام به پخش پیام و برقراری ارتباط می‌کند، به عنوان ویژگی‌ای در نظر می‌گیرد که باعث می‌شود مرز میان کودک و نوجوان و بزرگسال محو شود. به عبارتی، معتقدند وقتی رسانه‌های ارتباط جمعی، اعم از تلویزیون، رادیو و اینترنت، به عنوان بزرگ‌ترین منبع قدرت اجتماعی، آزادانه و بی‌تبعیض، هم‌زمان هم برای کودک و نوجوان و هم برای بزرگسال، معناسازی می‌کنند و نیز کودک و نوجوان درست به اندازه بزرگسال، از امتیازات این منبع بزرگ معناسازی بهره‌مند است، بنابراین، عملاً قشر کودک و نوجوان که پیش از این، در عوض امکانات و امتیازات خود، محدودیت‌هایی را نیز تحمل می‌کردند، از این پس دیگر محدودیت‌چندانی در دسترسی به این امتیازات قبلاً ممنوع ندارند و همه می‌دانیم که این در جامعه‌شناسی، بدین معناست که این قشر، کم‌کم، تمایز و تشخیص خود را از دست می‌دهد.

از سوی دیگر، نکته مهمی که نظریه‌پردازان رسانه در این باب بدان توجه کرده‌اند، حجم و ویژگی‌های اطلاعاتی است که توسط رسانه به مخاطب خود که می‌تواند کودک یا نوجوان باشد، منتقل می‌شود. در دوران پیشا رسانه‌ای، فراگیری مهارت‌های لازم و تجارب کافی برای زندگی

مذکور را بنا بر استدلال، به مؤلفه‌هایش تجزیه و سپس سعی کنیم گزاره‌های بنیادین فرضیه مذکور را بیرون بکشیم و سرانجام از این گزاره‌های بنیادین، راهی به سوی پیش‌فرض‌های ناگفته و مستتر در فرضیه مذکور بیابیم. ما در این بخش از مقاله، می‌کوشیم این مسیر را دنبال کنیم. در بخش پیش، قدم اول را برداشتیم؛ یعنی نظریه پایان دوران کودکی و به تبعش پایان ادبیات کودک را بسیار خلاصه و تقلیل یافته به مهم‌ترین

بزرگسالانه، نیازمند تلاش و صرف وقت بود که در واقع دوران نوجوانی را هم در بر می‌گرفت؛ یعنی عملاً دوره ۱۰ ساله کودکی و نوجوانی، یعنی از ۸ تا ۱۸ سالگی، دوره‌ای بود که فرد، تحت نظام‌های آموزشی و نیز کاربردی و در ارتباط با هنجارهای جامعه، یاد می‌گرفت چگونه باید زندگی کند و جامعه او چگونه زیستنی را می‌طلبد.

اما اطلاعاتی که رسانه در اختیار مخاطب خود قرار می‌دهد و نیز مهارت‌ها و دانشی که در جامعه‌ای رسانه‌سالار و تکنولوژیک، برای مداخله و شرکت جدی در فعالیت‌های اجتماعی، به عنوان سوژه‌ای کامل، لازم است، بالکل متفاوت از شرایط پیشینی است. از یک طرف، تکنولوژی زیستن را بسیار ساده‌تر از آن چه پیش از این بوده، ساخته است و از دیگر سو، رسانه جمعی با حداکثر ساده‌سازی مفاهیم بنیادین زیستن و پراکنش سخاوتمندانه این مفاهیم، باعث می‌شود که کودک که پیش از این، فقدان و کمبود مهارت‌هایش و نیز بی‌اطلاعی‌اش از حداقل دانش زیستن، باعث می‌شد شرایطی متفاوت از شرایط بزرگسال را تجربه کند، پایگانی کمابیش هم سطح با پایگان سوژه‌ای کامل و بزرگسال بیابد و این بدان معناست که کم‌کم پدیده جامعه‌شناختی (و نه روان‌شناختی) کودک از بین برود.

این دو استدلال، باعث می‌شود که برخی از فعالان جامعه‌شناسی، معتقدند باشند که پدیده اجتماعی کودک و نوجوان، در آینده نزدیک از بین خواهد رفت و به تبع آن، فعالان ادبیات کودک و نوجوان نیز نگران شده‌اند که در صورت از بین رفتن قشر کودک و نوجوان، سرنوشت ادبیات کودک و نوجوان چه خواهد بود.

۲) تحلیل مدعا:

برای تحلیل و سنجش میزان صحت هر فرضیه و تئوری، نخستین قدم آن است که فرضیه

● **نگرانی دیگر فعالان ادبیات کودک و نوجوان، تهدیدی است که آنان از سوی رسانه‌های جدید و رسانه‌های آینده حس می‌کنند و این‌که آیا در این بازار آشفته‌ای که ذهن کودک و نوجوان، به نوعی هدف انواع رسانه‌ها قرار گرفته است و همه با حداکثر توان، در جهت تسخیر کردن این هدف برآمده‌اند، آیا حروف چاپی حک شده بر صفحات سفید کاغذ را یارای مقابله با رنگین کمان هزار رنگِ نمایشگر رایانه هست؟**

مؤلفه‌هایش، ارائه دادیم و اکنون موقع آن است که گزاره‌های بنیادین این فرضیه و پیش‌فرض‌هایش را بررسی کنیم. گزاره‌های بنیادین این استدلال، به این ترتیب است:

- صنعتی یا رسانه‌سالاری یا پست‌مدرن و یا هر نام دیگری که بر این دوره بگذاریم، طیف بزرگ و قابل توجهی از اندیشمندان را به خود مشغول داشته و در واقع این گزاره نیز مبتنی بر تحقیقات علوم اجتماعی و مباحث دامنه‌داری است که اگرچه قطعاً گفت‌وگو در موردشان موجه است و انتقادات مهم و گاه حتی قابل قبولی بر این اندیشه وجود دارد، به هر حال توانایی‌های نگارنده از یک سو و موجه بودن نسبی این مباحث از سوی دیگر، باعث می‌شود تا این سه گزاره ابتدایی را چندان نیازمند بررسی موشکافانه‌تر در این فرصت خاص نداند.

اما نظریه پردازان دوران کودکی، دو بند دیگر به آن سه بند قبلی افزوده‌اند که مستقیماً به دوران کودکی و ادبیات کودک بازمی‌گردد. یکی از این دو ادعا می‌کند که با کم‌رنگ شدن مرز میان کودکی و بزرگسالی، در آینده نزدیک مفهوم دوران کودکی از مجموع گفتمان جامعه‌شناختی محو خواهد شد و گزاره دیگر، مدعی است که حذف جامعه‌شناختی دوران کودکی، منجر به حذف ادبیات کودک نیز خواهد شد.

به نظر می‌رسد که اگر ما سه گزاره ابتدایی را قابل قبول و علمی بدانیم، آن‌گاه برای استنتاج دو گزاره دیگر، باید این پیش‌فرض‌ها را قبول داشته باشیم:

(۱) نقش رسانه، انتقال معنا و انتقال تجربیات زندگی است.

(۲) رسانه، هر چه به پیش می‌رویم، نقش بیش‌تری در کم‌رنگ کردن مرز میان کودک و نوجوان و بزرگسال ایفا می‌کند.

(۳) با پیشروی نقش رسانه، کار ویژه و هویت جدیدی به دوران کودکی اعطا نمی‌شود.

(۴) با از بین رفتن مفهوم اجتماعی دوران

(۱) مفهوم دوران کودکی، زاییده شرایط مدرنیته است.
(۲) آن‌چه باعث شد دوران کودکی در مدرنیته به وجود بیاید، یکی محوریت انسان در نگرش مدرن بود، دیگری نیاز انسان مدرن به تخصص برای ادامه زندگی.

(۳) رسانه جمعی تا حد زیادی کسب تجربه و معنا را ساده‌تر کرده و سن لازم برای کسب آن‌ها را پایین آورده و بدین ترتیب، مرز میان کودک و نوجوان و بزرگسال را کم‌رنگ کرده است.

(۴) در آینده نزدیک و با پررنگ‌تر شدن نقش رسانه، این مرز به کلی محو خواهد شد و پدیده‌های اجتماعی تحت عنوان کودک و نوجوان از بین خواهد رفت.

(۵) با از بین رفتن قشر سنی کودک و نوجوان، آینده ادبیات کودک و نوجوان نیز زیر سؤال خواهد رفت.

این‌ها گزاره‌های ابتدایی و بنیادینی هستند که استدلال طرفداران پایان دوران کودکی و نیز پایان ادبیات کودک بر مبنای‌شان پایه‌ریزی شده است. اما در طرح‌ریزی این گزاره‌ها، چه پیش‌فرض‌هایی مدنظر بوده است؟ به عبارت دیگر، خود این گزاره‌ها، بر چه مبنایی قابل سنجش‌اند و چه مقدماتی، به استنتاج چنین گزاره‌هایی انجامیده است؟

به باور نگارنده، دو گزاره نخستین این استدلال، مستقیماً مدیون تلاش‌های نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی و تاریخ و از همه مهم‌تر، یکی از پیامدهای مشخص رویکرد جدیدی است که فوکو به مقوله دانش، اجتماع و مفاهیم اجتماعی داشت. گزاره نخست، از متن «نظم اشیا»، اثر فوکو استخراج شده و گزاره دوم نیز پیامد مستقیم پژوهش وی در باب آغاز مدرنیته و گسست آغازین دوران مدرن از دوران کلاسیک است. گزاره سوم نیز ویژه نظریه‌پردازان دوران کودکی نیست. نقش و کار ویژه رسانه در دوران پسا

اجتماع‌های کوچک (خانواده، دوستان...)، ارزیابی می‌شود. رسانه دستیابی به مهارت‌های لازم برای زندگی کامل را بیش از پیش ساده کرده و اوضاع را به جایی رسانده که کمابیش می‌توان حتی بدون خارج شدن از خانه، هم‌چون یک سوژه کامل، با تمام مسئولیت‌ها، در اجتماع ایفای نقش کرد.

بنابراین، نقش رسانه در این دو دهه، بسیار بیش از آن‌چه پیش‌بینی می‌شد، رشد کرده و این نشان می‌دهد که بخش نخست پیش‌بینی این جامعه‌شناسان به وقوع پیوسته است، اما آیا این

کودکی، ادبیات کودک و نوجوان مخاطب خویش را از دست خواهد داد.

به این ترتیب، استخوان‌بندی اصلی استدلال طرفداران پایان دوران کودکی و نیز پایان ادبیات کودک، آشکار می‌شود. در ادامه مقاله، با توجه به آن‌چه گفتیم، این گزاره‌ها را برمی‌رسیم و می‌کوشیم دلایل مخالفت نگارنده را با این ایده بیان کنیم.

تسلاها

به اعتقاد نگارنده، دیدگاه پایان دوران کودکی، از سه محور متفاوت، عمیقاً آسیب‌پذیر می‌نماید و پایان ادبیات کودک نیز لاقلاً از دو سو، می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد و درباره‌اش چون و چرا شود. بنابراین، این بخش از مقاله را به پنج بخش تقسیم می‌کنیم و در هر بخش می‌کوشیم یکی از این محورها را مطرح کنیم.

۱) واقعیت‌های اجتماعی:

این‌که ما بر پایه برخی فرضیات و پیش‌فرض‌ها، وضع امور در آینده را پیش‌بینی کنیم، به خودی خود، امری مذموم نیست، اما طبیعی است که در مباحث علمی، انتظار داشته باشیم شواهدی متقن و فاکت‌هایی واضح، در طول زمان در تأیید این پیش‌بینی‌ها به دست ما برسد. اگر زمان مطرح شدن این نظریه را پایان دهه هشتاد و ابتدای دهه نود بدانیم، امروزه حدود ۱۵ تا ۲۰ سال از زمان صدور چنین نظریه‌ای می‌گذرد. از آن زمان تا کنون، رسانه و رسانه‌سالاری، پیشرفت حیرت‌آور و غیرقابل پیش‌بینی‌ای کرده است. امروزه تقریباً رسانه تنها منبع تولید معنا در جوامع پیشرفته است و حتی برتر از یک عضو ساده در

● اما یک نکته را می‌توان از همین الان به وضوح تشخیص داد. اگر ما مهم‌ترین ویژگی‌های دوران کودکی را «بازی‌گوشی، خنده و فراموشی» بدانیم و شاخص‌ترین ویژگی بزرگسالان را «سخت‌کوشی، جدیت و طبقه‌بندی و تاریخ‌نگاری»، آن‌گاه باید اذعان کنیم که رسانه‌های جمعی، بی‌شک توده‌ها را به سمت کودکانگی پیش می‌برند و نه بزرگسالی

رشد و پیشرفت به کم‌رنگ‌تر شدن نقش کودکان انجامیده؟ جواب این پرسش قطعاً منفی است. کودک و نوجوان، نه تنها دیگربودگی (Otherness) خود را در نسبت با بزرگسال حفظ کرده، بلکه توانسته است حتی برخی از حوزه‌های

اما بی‌شک این احتمال وجود دارد که این عامل اجتماعی، به جای آن‌که بالکل از صحنه اجتماع رخت بریندد، با تغییر کارکرد، همچنان به حیات خویش ادامه دهد.

مثلاً دین، هم‌چون نهادی اجتماعی، در جوامع پیشاصنعتی، نقش معنادهی به زندگی و نیز واضح قانون و نظم را برعهده داشت، ولی با آغاز مدرنیته، این نقش توسط اجتماع از این نهاد سلب شد. در آن زمان هم جمع‌کثیری از اندیشمندان به پایان حیات اجتماعی دین حکم دادند، اما دیدیم که دین، با برعهده گرفتن نقشی دیگرگون (نهادی برای معنابخشی به زندگی و تسلاهی روانی) هنوز هم در تمام جوامع زنده و پویاست و به حیات طبیعی خود ادامه می‌دهد.

دوران کودکی نیز می‌تواند تابع همین سرنوشت باشد و نقش‌های متفاوت و مهمی هم امروزه بر دوش این حوزه نهاده شده است. کودک در دنیای اطلاعاتی امروز، نقش‌ها و کارکردهای متفاوت دارد که از آن جمله می‌توان به برعهده گرفتن نقش تأمین‌کننده نیاز جوامع انسانی به نوشتار، نماد و نماینده دنیا و سوژه پاک‌تر، اشاره کننده نیاز جوامع انسانی به قانون‌شکنی و... اشاره کرد.

اما به اعتقاد نگارنده، مهم‌ترین نقشی که دوران کودکی در جامعه اطلاعاتی برعهده دارد، نقش عاملی برای تعیین قوانین، سرکوب اطلاعات ناخواسته و نیز طبقه‌بندی داده‌هاست. ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که بزرگسالان، همه چیز را مجاز می‌شمرند. داده‌ها، کمابیش بی‌آن‌که طبقه‌بندی یا حتی فهرست شوند، از دریچه رسانه‌های مان به سوی ما سیل‌آسا سرریز می‌شوند و در این میان، وجود و تشخیص کودک و

تولید معنا را به صورت ویژه به خود اختصاص دهد. تحمیل شرایط سنبندی به سینماها، تحمیل شرایط خاص پخش صحنه‌های خشن و اروتیک به کانال‌های تلویزیونی، منع فروش محصولات الکلی و دخانی به کودکان و نوجوانان، همه و همه از نقش فعال کودک و نوجوان در شکل‌دهی به رفتارهای اجتماعی نشان دارد. دوران کودکی نه تنها در جامعه امروز کم‌رنگ نشده، بلکه بیش از پیش ذهن سیاستمداران رسانه‌ای را به خود مشغول ساخته است. بنابراین، لااقل شواهد اجتماعی موجود، چنین پیش‌بینی‌ای را تأیید نمی‌کنند.

۲) کارکردهای دوران کودکی:

آن‌چه در این نظریه، کارکرد دوران کودکی فرض شده، کم و بیش ساده‌انگارانه می‌نماید. این درست که شاید چگونگی مفهوم دوران کودکی، کمابیش مطابق با آن‌چه این نظریه پردازان می‌گویند، باشد، اما آیا دلایل اجتماعی تکوین یک مفهوم یا عامل اجتماعی، تا هنگام حیات آن عامل، تنها کارکردهایش باقی می‌مانند؟ طبیعی است که پاسخ منفی است. در یک جامعه، معانی و کارکردهای بار شده بر تمام عوامل و مفاهیم اجتماعی، در حال تغییر و تحول است.

نمی‌توان انتظار داشت که یک حوزه مفهومی، کارکرد یکسانی در دو جامعه صنعتی مدرنیته آغازین و جامعه اطلاعاتی دوران پسا - صنعتی داشته باشد. این نکته‌ای است که به نظر نگارنده، از دید نظریه‌پردازان، پایان کودکی، دور مانده است. شاید این نظریه‌پردازان در این نکته که دوران کودکی در جامعه اطلاعاتی نمی‌تواند کارکردهای پیشینش را داشته باشد، بر حق باشند،

نوجوان، از معدود فیلترهایی است که می‌تواند تا حدودی این جریان سیل آسا را متوقف کند. این‌جا، جای صحبت از جایگاه معنا در جامعه‌ای اطلاعاتی-رسانه‌ای نیست، اما هر فعال جامعه‌شناختی می‌داند که فوران اطلاعات رسانه‌ای در جامعه امروز، فرق چندانی با فقدان محض اطلاعات ندارد. وقتی داده‌ها، بی‌هیچ فرق، تمایز و تبعیضی، در پیش روی مخاطب خویش رژه می‌روند، عملاً اهمیت و امتیاز خود را از دست می‌دهند و عاقبت، این فوران به جایی می‌رسد که ژان بودریار، نظریه پایان‌ها را مطرح و عنوان می‌کند که این انبوه اطلاعات در واقع باعث پایان انگاره‌های بنیادین معناسازی بشر، یعنی «حقیقت، تاریخ و سکس» شده‌اند.

پاسخ به این پرسش، زمان و فرصتی طولانی می‌طلبد. نگاهی به مفهوم بازی در تحلیل رفتارهای جوامع پسا صنعتی، نگاهی عمیق و کنجکاوانه به رفتار توده‌ای اکثریت خاموش جوامعی که در رأس هرم رسانه‌سالاری قرار دارند و نیز بازیابی دقیق‌تر آن چه ابتدا نیچه و سپس فوکو، لیوتار و بودریار در باب شرایط حاکم بر سامان

به اعتقاد نگارنده، دوران کودکی، هم‌چون محافظی برای پایان نیافتن «سکس (و خشونت)» در یک جامعه اطلاعاتی عمل می‌کند و باعث طبقه‌بندی کل داده‌ها، به داده‌هایی می‌شود که از نظر جنسی برای کودکان و نوجوانان مجاز است و یا آن‌ها که مجاز نیست. در واقع، دوران کودکی در جامعه امروز نقش علت و توجیه سرکوب و در نتیجه ممتاز شدن اطلاعات و داده‌های سکسی را بازی می‌کند؛ نقشی که اگرچه کمی نامتعارف به نظر می‌رسد، اصلاً بی‌اهمیت نیست.

● بنابراین، می‌توان با اطمینان گفت که مخاطب ادبیات تخیلی کودک و نوجوان، نه کودک و نوجوان جامعه-روان‌شناختی، بلکه نوعی سوژه کودکانه، شخصیت کودکانه است

دانیایی در عصر فرانونین یا پسا - صنعتی گفته‌اند، حداقل پیش‌نیازی است که برای پاسخ به این سؤال لازم است.

اما یک نکته را می‌توان از همین الان به وضوح تشخیص داد. اگر ما مهم‌ترین ویژگی‌های دوران کودکی را «بازی‌گوشی، خنده و فراموشی» بدانیم و شاخص‌ترین ویژگی بزرگسالان را «سخت‌کوشی، جدیت و طبقه‌بندی و تاریخ‌نگاری»، آن‌گاه باید اذعان کنیم که رسانه‌های جمعی بی‌شک توده‌ها را به سمت کودکانگی پیش می‌برند و نه بزرگسالی.

۳) کودک بزرگسال، یا بزرگسال کودک؟

این را می‌توان پذیرفت که حضور پررنگ رسانه و نیز سهل‌تر شدن کسب تجربه برای زندگی، مرز میان کودک و نوجوان و بزرگسال را کمرنگ کرده است، اما پرسش جدیدی که مطرح می‌شود، این است که کمرنگ شدن مرز میان کودک و بزرگسال، به علت نزدیک‌تر شدن کودک

این را می‌توان پذیرفت که حضور پررنگ رسانه و نیز سهل‌تر شدن کسب تجربه برای زندگی، مرز میان کودک و نوجوان و بزرگسال را کمرنگ کرده است، اما پرسش جدیدی که مطرح می‌شود، این است که کمرنگ شدن مرز میان کودک و بزرگسال، به علت نزدیک‌تر شدن کودک

تنها دوران کودکی، دوران گذار میان ناتوانی مطلق و توانایی مطلق نباشد، بلکه خود به ابزاری تبدیل شود در خدمت گفتمان، تا گفتمان بتواند مشروعیت لازم را برای طبقه‌بندی مجموعه گزاره‌ها و اطلاعات کسب کند.

۴) سوژه کودکانه، مخاطب ادبیات کودک:

به این نکته نیز می‌توان پرداخت که حتی اگر نظریه پایان کودکی، کاملاً از نظر علمی قابل قبول باشد و پیش‌بینی این نظریه‌پردازان در آینده نزدیک به وقوع بپیوندد، آیا جایی برای نگرانی دست‌اندرکاران ادبیات کودک وجود دارد؟ آیا «پایان دوران کودکی» آن‌گونه که این نظریه‌پردازان بیان می‌کنند، به معنای «فقدان مخاطب ادبیات کودک و نوجوان» نیز هست؟

نخست و پیش از هر چیز، شاید لازم باشد در مورد سؤالی ابتدایی و به ظاهر بدیهی، بازاندیشی کنیم: «مخاطب ادبیات کودک و نوجوان کیست؟» شاید نخستین پاسخی که به ذهن می‌رسد، این باشد: «کودک و نوجوان». این پاسخ، پاسخی درست است، اما شاید لازم باشد کمی در این باب تأمل کنیم.

هر پدیده‌ای ابعاد متفاوت و جنبه‌های متنوعی دارد و «کودک و نوجوان» نیز از این قاعده مستثنا نیست. وقتی ما عنوان می‌کنیم «مخاطب ادبیات کودک و نوجوان، کودک و نوجوان است»، باید مشخص کنیم که کودک و نوجوان از کدام بعد و جنبه مورد خطاب این‌گونه ادبیات قرار دارد. آیا کودک و نوجوان روان‌شناختی، مخاطب ادبیات کودک و نوجوان است؟ یا کودک و نوجوان جامعه‌شناختی، یا حتی کودک و نوجوان ساختاری و گفتمانی؟

این پرسشی است که در واقع، نظریه «پایان کودکی» را به شدت زیر سؤال می‌برد. شاید لازم باشد ما به جای «پایان دوران کودکی»، از عبارت «بی‌پایانی دوران کودکی» استفاده کنیم؛ کودکی‌ای گسترش یافته و مشحون از سرگرمی‌های رنگارنگ و دلنواز. به راستی هم دنیای پرزرق و برق تلویزیون و ماهواره، در کنار همکار تازه‌شان، اینترنت، بیش از آن‌که سازوکارهای خشن و بزرگسالانه دنیای مدرن را به خاطر بیاورد، یادآور مجموعه رؤیاهای و خاطرات دوست‌داشتنی کودکان مان است.

اگر قبول کنیم که این کودکی است که در دنیای رسانه‌سالار، بر دنیای بزرگسالی حاکم می‌شود، آن‌گاه می‌توانیم از سکس و نیز مسئولیت، به عنوان دو عامل تمیز دهنده کودک از بزرگسال نام ببریم. می‌بینید که الگوی پیشنهادی نگارنده، سر تا پا با الگویی که نظریه‌پردازان «پایان دوران کودکی» تصویر کرده‌اند، تفاوت دارد. در واقع آن‌ها از دو جنبه خود را در معرض انتقاد قرار می‌دهند؛ یکی این‌که ادعا می‌کنند بزرگسال است که تحت امکاناتی که رسانه در اختیارش می‌گذارد، عملاً کودک را به سمت خود می‌کشد، اما نگارنده مدعی است که سوژه کودکانه، به علت قرابت ذاتی‌ای که با مختصات ابزار رسانه دارد، بزرگسالان را به حوزه خود می‌کشاند و در واقع بزرگسالی را در خود هضم می‌کند.

انتقاد دومی که به نظریه‌پردازان «پایان دوران کودکی» وارد است، این نکته است که آن‌ها نخواسته‌اند فرض کنند که همان‌طور که گفتمان حاکم در طول بیش از پنج قرن، تغییرات بسیاری داشته، حوزه و دوران کودکی نیز تحت‌تأثیر رسانه، می‌تواند نقشی متفاوت بر عهده بگیرد و دیگر نه

فرصت می‌یابد که آزادانه ابراز وجود کند و پر و بال گیرد و این به معنای شکوفایی هر چه بیش‌تر ادبیات تخیلی کودک و نوجوان است.

در واقع «پایان دوران کودکی»، فرصت بزرگ و مغتنمی برای ادبیات کودک و نوجوان است و نه تهدیدی جدی. اگر این پیش‌بینی علمی به وقوع بپیوندد (که متأسفانه احتمالش به دلایلی که گفتیم، چندان زیاد نیست)، آن‌گاه ادبیات کودک با فرصتی روبه‌رو می‌شود که هیچ‌گاه در طول تاریخ خویش تجربه نکرده است. فراغت مخاطب این

● در واقع «پایان دوران کودکی»، فرصت بزرگ و مغتنمی برای ادبیات کودک و نوجوان است و نه تهدیدی جدی

ادبیات از آموزش و همراهی وی با رسانه، باعث خواهد شد که ادبیات تخیلی کودک و نوجوان، به سمت قبضه آن بخشی که تاکنون در اختیار ادبیات آموزشی بوده، پیش رود و در واقع، نقش بزرگ و عمده‌ای در شکل دادن به نسل‌های آینده برعهده بگیرد.

۵) آینده پرفروغ ادبیات کودک و نوجوان:

با توجه به مجموع آن چه گفتیم، آن چه «زوال دوران کودکی» نام یافته، در حقیقت، فرصتی مناسب برای ادبیات کودک و نوجوان محسوب می‌شود. اگر نگاهی به کتب و آثار پرفروش بیندازیم، می‌توان نکات امیدوارکننده‌ای مشاهده کرد که شاید بیش از پیش، فعالان آثار هنری این عرصه را امیدوار سازد. می‌توان با نگاهی بسیار سطحی، چندین نمونه از آثار مطرح در جهان را

به اعتقاد نگارنده، در این‌جا تفکیکی مهم میان ادبیات آموزشی و ادبیات تخیلی کودک و نوجوان لازم می‌نماید. کودک و نوجوانی که مخاطب ادبیات آموزشی است، کودک و نوجوانی جامعه - روان‌شناختی است؛ چرا که از یک‌سو این متون به مخاطب خود، مهارت‌های زیستی، اجتماعی و علمی می‌آموزند و از سوی دیگر با در نظر گرفتن توانایی‌های علمی و ویژگی‌های روانی مخاطب خود، متن را تنظیم می‌کنند.

اما در مورد ادبیات تخیلی کودک و نوجوان وضع متفاوت است. بسیاری از کتاب‌های متعلق به این حوزه، به بزرگ‌تره‌هایی تقدیم می‌شود که هنوز بچه‌اند. بزرگ‌ترها، در ادبیات تخیلی کودک و نوجوان، به وضوح به دو بخش تقسیم می‌شوند: خودی‌ها و غیرخودی‌ها. یعنی آن‌ها که هنوز از دنیای بچگی و کودکانگی فاصله نگرفته‌اند و آنانی که با این دنیا بیگانه‌اند.

بنابراین، می‌توان با اطمینان گفت که مخاطب ادبیات تخیلی کودک و نوجوان، نه کودک و نوجوان جامعه - روان‌شناختی، بلکه نوعی سوژه کودکانه، شخصیت کودکانه است. یعنی این‌گونه ادبیات، روحیه کودکانه را مخاطب خود می‌داند و نه کودکی که فلان جایگاه جامعه‌شناختی را به خود اختصاص داده است. بنابراین، می‌توان تشخیص داد که با تحقق پیش‌بینی نظریه‌پردازان، کدام‌یک از این انواع ادبیات در خطر قرار می‌گیرد. در واقع، خلاصه کلام این می‌شود که با از بین رفتن نیاز کودک و نوجوان به فراگیری مهارت‌های تازه و حذف این دوره گذار، کم‌ترین اتفاقی که می‌افتد، سرکوب نشدن سوژه کودکانه است؛ یعنی سوژه کودکانه، فارغ از سرکوب‌هایی که از سوی نظام آموزشی در طول این چند قرن تحمل کرده است،

مثال آورد که اگر نگوییم کاملاً منطبق با معیارها و سطح تکنیکی آثار کودک و نوجوان هستند، لاقلاً بسیار به این آثار نزدیکند. نزدیک‌ترین مثالی که به ذهن می‌رسد، غیر از «هری پاتر» که در بند بعد راجع به آن سخن می‌گوییم، آخرین قسمت فیلم «جنگ ستارگان» است؛ اثری فانتزی که به تمام معنا می‌توانست اثری مختص کودک و نوجوان باشد. در حالی که تبدیل به پر فروش‌ترین فیلم روز جهان شد و نه تنها بزرگسالان را جذب خود کرد، بلکه گروهی از طرفداران فیلم نیز گرد هم جمع شدند و «کلوب طرفداران جنگ ستارگان» را تشکیل دادند. مثال‌های دیگر نیز فراوان است. برخی خوانندگان مطرح موسیقی در ایالات متحده - به عنوان رسانه‌ای‌ترین جامعه جهان - نیز مثال‌های خوبی به شمار می‌روند. سبک ترانه‌های دوره اول «بریتنی اسپیرز»، آثار «آکوی» در میانه دهه نود و خوانندگان کوچک‌تری مثل «دستینی چایلد» یا «ونگا بویز»، کمابیش قابل انطباق با ژانر کودک و نوجوان است. البته با همان تفاوتی که پیش از این ذکر کردیم؛ یعنی حضور و وفور سکس، در آثار بزرگسال و فقدان آن‌ها در آثار کودک و نوجوان.

در این سونیز ما شاهد آثاری هستیم که اگرچه مهر کودک و نوجوان بر پیشانی دارند، دایره مخاطبان‌شان بسیار فراتر از این حوزه می‌رود و در واقع به آثاری جهانی تبدیل می‌شوند. بله، بزرگ‌ترین نمونه، «هری پاتر»، این نوجوان محبوب است. چه کسی می‌تواند ادعا کند که خوانندگان هری پاتر، محدود به نوجوانان باشند؟ در مورد «شرک» چه می‌توان گفت؟ و نیز «شرکت هیولاها»؟ آیا غیر از این است که علی‌رغم انطباق این آثار با ویژگی‌های نوجوانان، باز هم تعداد

زیادی از قشری که ما بزرگسال می‌نامیم، جذب این آثار شده‌اند؟

درست عکس خطری که همکاران حس می‌کنند، به نظر نگارنده، آینده از آن کودکان و نوجوانان است. دنیای پیشرفته رسانه‌ای، از ابتدا هم قرار بوده دنیای تحقق رؤیاهای نوجوانانه باشد (آیا مشتریان پارک‌های زنجیره‌ای دیزنی‌لند، به استقبال این دنیای آینده نرفته‌اند؟ و آیا مشتریان این پارک‌ها، صرفاً کودکان و نوجوانانند؟) و امروزه به تقدیر خویش نزدیک می‌شود. این باید باعث مسرت فعالان ادبیات کودک و نوجوان باشد؛ چرا که مضامین دلخواه آن‌ها رو به سوی جهانی شدن دارند و این نیازمند آمادگی کسانی است که در تولید متونی با این مضامین، مهارت دارند.

جمع‌بندی و چند نکته پایانی

۱) می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که اگرچه جامعه‌شناسان «زوال کودکی»، در مورد کم‌رنگ شدن مرز میان کودک و بزرگسال در آینده جامعه جهانی بر حقتند، این نه به معنای پایان یافتن کودکی است و نه به معنای سلطه بزرگسالی، بلکه شاید بارزترین معنای آن، «زوال بزرگسالی» و تبدیل شدن «بزرگسال» به «کودک دارای هویت و تمایل جنسی و حرفه‌ای» باشد.

۲) جهان آینده را می‌توان جهانی مملو از کودکانی دانست که به دنبال سرگرمی‌های کودکانه خود هستند؛ با این تفاوت که بخشی از آن‌ها مسئولیت نیز بر عهده دارند و بخش دیگر نه!

۳) یکی از نقش‌هایی که «دوران کودکی» می‌تواند در جامعه‌ای رسانه‌سالار بر عهده بگیرد، نقش «هدف» است. «کودک» می‌تواند هدف خوبی برای زندگی و تلاش جامعه‌ای باشد که از

برسد. بنابراین، در این مورد خاص، رسانه‌سالاری نه تنها برای ادبیات کودک منفی تلقی نمی‌شود، بلکه به گستردگی آن نیز کمک می‌کند.

(۷) نگارنده این نکته را از نظر دور نداشته که گستردگی بیش از حد یک حوزه (در این مورد سوژه کودکانه و ادبیات کودک)، با زوال و حذف آن هم‌معناست و شاید به همین دلیل هم زوال کودکی را ایده‌ای موهوم نمی‌داند، اما معتقد است که این زوال، نه به علت محدود شدن و تقلیل تدریجی این حوزه، بلکه به علت گستردگی و فراگیری‌اش روی خواهد داد. در واقع، علت زوال دوران کودکی این نخواهد بود که دیگر هیچ سوژه‌ای مصداق مفهوم کودکی نخواهد بود، بلکه «دوران کودکی» به این علت تغییر معنا خواهد داد که تمام سوژه‌های اجتماعی، مصداقی برای «کودک» خواهند بود و پس از این مرحله (که اکنون نیز در حال پیشروی است)، «کودک» به سوژه‌ای فاقد تمایلات جنسی و «دوران کودکی»، به دوران معصومیت و دورانی بدون سکس و خشونت تبدیل خواهد شد.

پیشرفت خسته شده است و نیازی به کار بیش‌تر ندارد.

(۴) واقعه ۱۱ سپتامبر و نبرد جهانی علیه تروریسم، هنوز پدیده‌ای تازه است و نمی‌توان با دقتی علمی راجع به تأثیراتی که این اتفاق بر کل گفتمان مسلط جامعه جهانی گذاشته، سخن گفت. بنابراین، شاید یادآوری این نکته لازم باشد که این مقاله به همین علت، به تغییرات چهار ساله اخیر بی‌تفاوت بوده است.

(۵) کودک و دوران کودکی، هنوز کارکردهای زیادی برای جامعه دارد و هر کس که اندک آشنایی با جامعه‌شناسی داشته باشد، می‌داند که حوزه‌ای با این دامنه کارکردها، نمی‌تواند از عرصه اجتماع حذف شود و زوال یابد.

(۶) ادبیات کودک و نوجوان، همان‌طور که گفتیم، به علت نزدیک شدن بزرگسالان به سوژه کودکی، می‌تواند نقشی بسیار بزرگ‌تر از آن‌چه در جوامع مدرن داشته، برعهده بگیرد و در واقع می‌تواند در جامعه آینده، به آرزوی دیرین خود، یعنی هم‌سنگ تلقی شدن با ادبیات بزرگسال